

## صحبت‌های مصطفی ملکيان در باب پيش شرط‌های زندگی معنوی

مصطفی ملکيان در سخنان يك ساعته خود از سیزده پيش فرضي كه يك انسان مي‌تواند با آنها، زندگي بهتر و معنوي‌تر داشته باشد سخن گفت، كه انصافاً نكات بسيار جالب و به روزي بود و گمان مي‌كنم اكثريت كساني كه در آن سخنراني بودند بهره و حظ لازم را بردند. البته من تنها دوازده نكته را يادداشت كردم كه يا احتمالاً آقا مصطفي همان دوازده نكته را گفته‌اند و يا اينكه سیزده نكته را گفته و من يكي را جا انداختم؛ آنچه را مي‌خوانيد گفته‌هاي اوست: احتياج ما به معنويت در شرايط كنوني جهان بيشتر از هر زمان ديگري است، اما متأسفانه دسترسي به معنويت به مراتب از هر زمان ديگري كمتر و سخت‌تر شده است.

هر چند پذيرفتن اين پيش فرض‌ها تا حدي مشكل است اما براي دست يافتن به معنويت طي اين مراحل گريزناپذير است؛

و اما پيش فرض‌ها:

1- توانايي‌هاي هر فردي بسيار بيش از آن چيزي است كه خودش تصور مي‌كند و هر تصوري كه از توانايي‌هاي خود داريد يقيناً كمتر از توانايي‌هاي دروني شماست. توانايي‌هاي ما امري ثابت و فيكس نيست، هر چه بيشتر از اين توانايي‌ها استفاده كنيم، توانايي‌هاي دروني ما، بيشتر و بيشتر خواهد شد. مثل يك چاه آب؛ اگر از اين چاه 12 سطل آب بكشيم در آينده آب آن چاه چهارده سطل خواهد شد و حتي بيشتر، اما اگر از آب چاه استفاده نشود، آب آن چاه هيچ تبديلي نكرده و همانجور ثابت خواهند ماند.

2- نظام جهان، نظامي اخلاقي است، در جهان نه نيكي گم شديني است و نه بدّي. هر كس چه نيكي و چه بدّي كند نتيجه آن را در همين دنيا خواهد ديد چرا كه جهان به گونه‌اي است كه نيك و بد اعمال ما را فهم مي‌كند و متناسب با اين فهم واكنش نشان مي‌دهد.

3- بايد پذيريم كه امور جهان به دو دسته تبديليپذير و تبديليناپذير تقسيم مي‌شوند. پذيريم كه در جهان همه چيز تبديليپذير نيست و همه چيز هم تبديليناپذير نيست اما اينكه چه چيزهاي تبديليپذيرند و چه چيزهاي تبديليناپذير، بسته به توانايي‌هاي هر انساني دارد و ممكن است برخي امور كه براي بعضي انسان تبديليناپذيرند براي ديگر از انسان تبديليپذير باشند. اما بايد توجه داشته باشيم كه اين «واقعيات» است كه در جهان تبديليپذيرند و قوانين حاكم بر طبيعت تبديليناپذير بوده و كاري در اين زمينه از دست ما ساخته نيست. مثل اينكه انساني مي‌تواند از زير سقف اتاق خود، به زير سقف يك هتل، يك سالن، يك مدرسه و ... برود اما در هيچ شرايطي نمي‌تواند از زير سقف آسمان خارج شود.

4- در ميان دسته تبديليناپذيرها، يكي از موارد كه تبديليناپذير است «گذشته انسان» است و هر گونه كلنجار رفتن با گذشته و انديشيدن به آن، چيزي جز حسرت و غم و عدم كمال اخلاقي براي انسان در پي نخواهد داشت. ما كه هيچ، تبديلي در گذشته، از قدرت خدا هم خارج است لذا تنها ما مي‌توانيم گذشته را ترميم كنيم و نه آنكه تبديلي دهيم.

5- شايد در گذشته ما، موارد از جهل‌ها و خطاها و سوءنيت‌ها باشد و به نوعي براي ما آزاردهنده باشد لذا هر كس كه مي‌خواهد گذشته‌اش براي بيزاركننده نباشد، مي‌بايست آينده‌اش مبرا از اين خطاها باشد و همچنين گذشته خود را پذيرد و سعي در اصلاح آن داشته باشد. انسان مي‌بايست به گذشته‌اش به مانند فرزند خودش نگاه كند، حتي اگر روزي آن فرزند در دوران كودكي‌اش كفيف و پلشت و ناتميز بوده چون فرزند خودش است و به او تعلق خاطر دارد حتي در بدترين شرايط نيز او را دوست دارد. لذا به گذشته‌مان در بدترين شرايط هم مي‌بايست به مانند

كودك خودمان نگاه كنيم، نه كودك همسايه، چرا كه اگر كودك همسايه باشد شايد پلشتي‌ها و ناتميزي‌هاي كودك و يادآوري آن ممكن است براي ما زجرآور و آزاردهنده باشد.

6- آينده تغييرناپذير نيست اما به كلي هم در اختيار ما نيست. من بخشي از جهان هستي هستم، لذا بخشي از اين جهان را مي‌توانم تغيير دهم و نه كل آنرا.

7- انسان مي‌بايست، با كنش باشد و بي‌خواهش. انسان معنوي كسي است كه تلاش و سعي خود را مي‌كند، اما در نتيجه آن بي‌تفاوت است چرا كه همه عوامل تغييرات آينده در دست او نيست. تنها بخش محدودتي از آن در دست اوست مثل آزمون كنكور كه كسي تمامي تلاش خود را مي‌كند و در آزمون شركت مي‌كند اما نسبت به نتيجه آن بي‌تفاوت است چرا كه او تنها در نتيجه آن نقش ندارد، بلكه عوامل بسياري در نتيجه آن مي‌تواند دخيل باشد.

8- انسان‌هاي غيرمعنوي فكر مي‌كنند كه لذت بخشي برخي امور به خاصيت همان امور بازمي‌گردد. اين در حالي است كه انسان‌هاي معنوي پيش فرضشان آن است كه «اين من هستم كه اموري را لذت بخش مي‌بينم يا نمي‌بينم» امور پيراموني ما به ذات خود و در اصالت خود لذت بخش يا غيرلذت بخش نيستند بلكه اين نگاه ماست كه آنها را لذت بخش يا غيرلذت بخش مي‌كند و لذا اگر كسي بخواهد از چيزي لذت ببرد اين درون خودش است كه مي‌بايست تغيير دهد نه چيز ديگر. مثل انساني كه ممكن است در کنار دريا و آسمان آبي زيبا مي‌تواند لذت ببرد و همه اين زيبايي‌ها براي لذت بخش باشد اما كافي است نيم ساعت بعد به او بگويند كه فرزندش در داخل دريا غرق شده، آيا او ديگر از آن آسمان و درياي آبي لذت مي‌برد؟؟ مسلماً نه. اما آيا دريا و آسمان تغيير کرده و زيباي‌هاي خود را از دست داده‌اند؟ و يا اينكه چيزي درون آن شخص تغيير کرده است؟

9- ما «من»‌هاي فراواني براي خودمان تصوير مي‌كنيم: «من واقعي»، «مني كه از خودمان تصوير داريم»، «ديگران از ما چه تصوري دارند؟»، «تصور انسان از تصور ديگران چيست؟» و ... كه تعداد اين «من‌ها» مي‌تواند بيشتر از اين هم باشد. انسان معنوي كسي است كه تنها به «من واقعي» و «مني كه از خودش تصور دارد» فكر مي‌كند و تلاش مي‌كند تا اين دو «من» را به هم نزديك كند، نه اينكه دائماً به فكر اين باشد كه ديگران چگونه درباره‌ي او فكر مي‌كنند و...

10- «خوش آيندها» و «بدآيندها»، عقربه درستي از وضع رواني ما نيست. آدم‌هاي غيرمعنوي، تمام زندگيشان براساس خوش آيندها و بدآيندهاست. اما انسان معنوي كسي است كه «خوش آيندها» را به نفع «خويها» قرباني مي‌كند و دائماً در قربانگاه است. چرا كه با اين قرباني زندگي پاك مي‌شود. خوش آيندها هميشه به نفع انسان نيست لذا رياضت و قرباني كردن شرط يك زندگي معنوي است.

11- حقيقت آزادي مي‌آورد. حقيقت نجات مي‌آورد. انسان معنوي هميشه در حال توازن است، توزين باورهاي خودش. لذا حقيقت مي‌بايست در سر لوحه فعاليت‌هاي يك انسان معنوي باشد.

12- سلامت رواني با توجه به بودن‌هاي ما اندازه‌گيري مي‌شود نه داشتن‌هاي ما. كسي سلامت اخلاقي دارد كه به ميزان «بودن‌ها»ي خود توجه كند.

داشتن و خواستن، نداشتن و خواستن، هر دو مشكل‌زاست. انسان معنوي كسي است كه نه دارد و نه مي‌خواهد. نداشتن و خواستن شرط يك زندگي معنوي است مثل فارابي كه در بازار بغداد راه مي‌رفت و مي‌گفت: چه بازار پرجنسي و چه اجناس زيادي كه من به هيچ كدامشان نياز ندارم.